

# دل می‌تپد

## که مدرسه‌ها باز می‌شود ...

فاطمه جعفری کلیبر

دکترای زبان و ادبیات فارسی، مدرس ناحیه ۴ آموزش و پرورش و دانشگاه فرهنگیان تبریز

با درس، مهربانی با آموختن و شوق تغییر، گام برداشتن به سوی کمال و دانش‌اندوزی. آذر اندیشه‌ات تو را «بهمن» و بهین انسان می‌سازد. دی، خردورزانه پندت می‌دهد که «از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن» اما اسفند تقدسی ویژه دارد. روزهای روشن اسفند، نوید نو شدن دارد؛ نو شدن زمین، سبزه، درخت و سرتاسر هستی؛ و از آن پس سال نو، روز نو، طبیعت نو، شکوفه و طراوت و زایش و افزایش. فروردین ارمغان اردیبهشت بهشتی را با خود دارد و خرداد، خرد تو را محک می‌زند، اما چرا هر سال پاییز که می‌رسد، در من شوقی غیرقابل وصف بیدار می‌شود؟

«بدرک و لا یُوصف.» با تمام وجودم زیبایی و برکت پاییز را حس می‌کنم اما نمی‌توانم بیان کنم. پس بیایید با مهر، مهربان باشیم تا پاییز بهارمان گردد.

مادرم اسفندماه هم نور آفتاب را که به اتاق می‌تابید، نشانم می‌داد و می‌گفت: «هر وقت این نور به طاقچه رسید، بهار می‌آید» و من هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شدم، فاصله اسفند تا فروردین را با انگشتان کوچکم متر می‌کردم. در دامن طبیعت، گل نوزاد هم مترصد بهار است و مقدم بهار را جشن می‌گیرد؛ اولین گلی که بی تابانه از زیر برف و یخ سرک می‌کشد و رسیدن لشکر باشکوه بهار را جار می‌زند. شهرپور و اسفند را دوست دارم؛ چون مهر را و بهار را در آستین دارد. گمان می‌کنم این گفته صائب به مذاق خیلی‌ها خوش نیاید؛ آنجا که فرموده است: فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است

شهرپور و اسفند برایم آسمانی و سفید و شاد و زیباست؛ نجیب و باساخت است و روزهای خوب متفاوتی را نوید می‌دهد؛ چرا که اولی جای خود را به بهار علم و دانش و دومی به بهار طبیعت می‌سپارد. همیشه از کودکی تا امروز رسیدن پاییز و بهار را به انتظار نشسته‌ام و چه شیرین است این روزشماری. بچه که بودم، هر روز از مادرم می‌پرسیدم: «چند تا دیگر بخوابیم فصل مدرسه می‌رسد و فصل بهار؟» و امروز هم کودک درونم می‌پرسد و می‌یابد و در من همان شعف کودکانه تکرار می‌شود. مادرم در شهرپور، درخت‌های میوه باغمان را نشان می‌داد و می‌گفت: «هر وقت این میوه‌ها رسید و چیدیم و تمام شد، به مدرسه می‌روی» و من هر روز به درختان و میوه‌ها سرک می‌کشیدم و با شتابی در دل، ساعت‌ها بدان درختان و میوه‌ها زل می‌زدم تا برسند، و این چنین از تابستان به پاییز کوچ می‌کردیم و با شوقی سرشار از رضایت، صبح اولین روز مدرسه را وقتی زود به مدرسه می‌رسیدم لمس می‌کردم. با گرفتن کتاب‌های تازه، دیدن معلمان و دوستان و فضای سراپا زنده و بانشاط مدرسه، حسی تازه در دلم بیدار می‌شد.

امروز پشت غبار زمان در ذهنم ماه‌ها را مرور می‌کنم و با خود می‌گویم چه حکمتی دارد که تابستان با تمام گرمی‌اش هر سال با تیر می‌آید؟ انگار سر جنگ دارد! اما از قله مرداد خوب که نگاه می‌کنم گرچه پشت‌سر تیر است و گرما، دوردست‌ها چشم‌اندازی زیباست. مهر است که با آبان پیوند دوستی دارد و مهربانی آغاز می‌شود. حس خوبی است دل سپردن به مهر و مدرسه، مهربانی